

فصلنامه تاریخ اسلام

سال دوازدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۰، شماره مسلسل ۴۸

زمینه‌های شکل‌گیری اندیشه‌های احمد بن حنبل

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۰/۸

تاریخ تأیید: ۹۰/۱۱/۱۴

زهرا روح الهی امیری*

اندیشه‌ها در بستر مسائل سیاسی و اجتماعی شکل می‌گیرند. سده‌های نخستین اسلامی و مشکلات سیاسی فراوان آنها زمینه‌ساز پیدایش اندیشه‌هایی بود که با دغدغه حفظ سنت پیامبر **ﷺ** در عرصه‌های مختلف سیاسی و فرهنگی جلوه‌گر شد. احمد بن حنبل (۲۴۱ ق) را می‌توان یکی از صاحبان چنین اندیشه‌ای در آن دوران شمرد. در این مقاله سعی خواهد شد تا با روش درک منطق درونی نظریه سیاسی که الگویی برای شناخت نظریه سیاسی است و با رویکردی تاریخی نظریه احمد بن حنبل درباره حاکمیت جائر بررسی شود. براساس روند پیشنهادی اسپریگنز، ابتدا اوضاع سیاسی - اجتماعی و بحران‌های قرون دوم و سوم هجری را مورد بررسی قرار می‌گیرد و در ادامه علل اصلی بحران‌ها و تأثیر آنها در ایجاد اندیشه‌های احمد در قالب مؤلفه‌هایی چون درگیری‌های سیاسی، مناقشه‌های فکری، جهت دهی خاص به روایت‌ها و احادیث، مناقشه‌های کلامی و سرانجام اقتداری شدن فقه سیاسی دنبال می‌شود. مهم‌ترین نتیجه این عوامل، بروز اندیشه‌ای برای حفظ حاکمیت جائر و حمایت از قدرت‌های سیاسی بوده است.

واژه‌های کلیدی: احمد بن حنبل، نظریه سیاسی، حاکمیت جائر، حاکمیت عادل، استیلا، شورا.

* عضو هیأت علمی دانشگاه باقرالعلوم

مقدمه

نظریه‌های سیاسی شکل پیچیده‌ای از وظیفه جهان شمول زندگی اندام‌واره است. آنها نظم مناسب و کافی را چنان در محیط برقرار می‌کنند که اندام‌ها کارویژه خود را به درستی انجام دهند. هدف هر نوع زندگی در روی زمین، ایجاد تعادل بین نیازهای درونی انسان و محیط خارجی است. هرچه انسان در مسیر تحول کامل‌تر می‌شود، ضرورت نظم محیطی، مبرم‌تر و پیچیده‌تر می‌گردد و از آن جا که بحران جامعه نظریه‌پرداز، منبع خامی است که او بینش خود را از نظام سیاسی به تناسب آن شکل می‌دهد، آگاهی از آنها و زمینه تاریخی‌شان تا حدود زیادی به درک افکار نظریه‌پرداز کمک می‌کند.

با توجه به این امر، شرایط خاص دو قرن اول هجری در تفکر اندیشمندان این عصر بی‌تأثیر نبوده است. احمد هم با قرار داشتن در حصار بی‌نظمی‌های قرون اولیه اسلامی، به نظر خودش به راه‌حلی مناسب برای مقابله با بحران‌ها رسید. مزیت شیوه «منطق درونی» در مقابل شیوه‌های پوزیتیویستی و از قبل طراحی شده برای شناخت افکار این است که به ما کمک می‌کند شرایط و بحران‌های قرون اولیه را درک کنیم، همراه با عالمان و متفکران آن عصر زندگی کنیم، نفس بکشیم و دردهای جامعه، محدودیت‌ها، فشارها و تنگناها را لمس کنیم؛ زیرا در غیر این صورت نمی‌توانیم راهکار احمد و دیگر متفکران و فقیهان را برای اداره بحران‌ها درک کنیم. عدم همراهی در سیر تاریخی این دوران سبب می‌شود تا به قول «ویکو» تصویر نهایی ذهن ما، ساخته عقاید شخصی و این زمانی ما باشد.

هرج و مرج‌های سیاسی قرن اول هجری

بسیاری از برجسته‌ترین نظریه‌های سیاسی در واکنش به درهم ریختگی یا خطر درهم ریختگی نظم مدنی در مکان‌ها و زمان‌هایی نوشته شده‌اند که سیاست در راه زوال و سوق به سوی جنگ بوده است. چنین نظری، متفکرانی چون ماکیاولی، هابز، برک و لاک را بر آن داشت تا عناصر ثبات بخش جامعه را ارزیابی کنند. به نظر می‌رسد عمده نظراتی که

درباره ساختار سیاسی جامعه اسلامی بروز نمود، حاصل عواملی تأثیرگذار مانند بحران‌های سیاسی، بحران‌های فکری، نقش عالمان و فقها در کانالیزه شدن روایت‌ها، مناقشه‌های کلامی و اقتداری بودن فقه سیاسی بوده است.

الف) بحران‌های سیاسی

شورش، طغیان و پیمان‌شکنی اهل جمل که به واسطه زیاده‌خواهی، قدرت‌طلبی و تجدید حیات اشرافیت اموی در دوران خلافت امیرالمؤمنین حضرت علی پدید آمد، نخستین بحرانی بود که قرن اول هجری را آشفته کرد. مشاهده درگیری‌ها و کشتارهای این جنگ داخلی و به دنبال آن، جنگ قاسطینی که با برهم زدن نظم سیاسی جامعه به دنبال بازگشت قدرت خاندان ابوسفیان بودند سبب تکوین حزبی متعصب و قشری به نام خوارج شد و جنگ سوم داخلی را بین برادران دیروز و دشمنان امروز رقم زد. حداقل نتایج منفی این سه جنگ، انفعال سیاسی و انزوای بخشی از نیروهایی بود که سال‌ها به همراه پیامبر ۶ برای نشر اسلام، رنج‌های فراوانی را تحمل کرده بودند.

شهادت امام علی و صلح مصلحتی بین امام حسن و معاویه، راه را برای به قدرت رسیدن فردی فراهم کرد که خاندانش، تنها هنگامی که برق شمشیر پیامبر ۶ را بر گردن خود احساس کردند، تن به تعالیم اسلام دادند. با روی کار آمدن او وضعیت سیاسی جامعه اسلامی یک گام به عقب نهاد و دچار استبداد نظام کهن شد. صف بندی‌های داخلی به وجود آمده در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، مخلوط شدن حق و باطل از دید این افراد و شبهاتی که به سبب عدم تشخیص معیارهای حقیقی به وجود آمد، بستر مناسبی را برای گرایش به انزوا و تسلیم در برابر هر حاکمی فراهم کرد. رجوع به تاریخ این دوره و عدم جبهه‌گیری کسانی چون اسامة بن زید، سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمرو مؤید این مطلب است.

ب) بحران‌های فکری

نتیجه بحران‌های سیاسی و اجتماعی دهه‌های سی و چهل هجری از یک سو، سه

جنگ بزرگ داخلی و از سوی دیگر، ظهور فرقه‌های جدیدی در اسلام بود که برخی از آموزه‌ها و عقاید دیگر مسلمانان را قبول نداشتند و آشکارا در برابر قشر وسیعی از آنان جبهه‌گیری کردند. عقیده اسلامی در این دوره دچار مثلثی شده بود که در یک ضلع خود، عقیده تند و خشن خوارج را در باب امامت مسلمانان و کفر در بر می‌گرفت. در ضلع دیگر عقیده یاران حضرت علی و طرفداران او که امامت او را حق می‌دانستند و ضلع آخر، عقیده منفعل و آرامی بود که برخلاف دو گروه قبل، هیچ موضع‌گیری خاصی نسبت به قضایا نداشت و همه چیز را به خدا واگذار می‌کرد. این گروه به سبب اعتقاد به تأخیر انداختن عقاب عمل در نزد خداوند به مرجئه معروف شدند.^۱

خلاصه عقیده این سه گروه را می‌توان بدین شکل بیان کرد که خوارج، امیرالمؤمنین حضرت علی را به دلیل قبول حکمیت در جنگ صفین، به کفر متهم می‌کردند و ادعا داشتند که او مرتکب گناه کبیره شده است و مرتکب گناه کبیره اگر توبه نکند کافر است. آنها معاویه را نیز کافر می‌دانستند.^۲ اما شیعیان و طرفداران امیرالمؤمنین حضرت علی، حکومت او را حق می‌دانستند و مخالفان او را دشمنان دین تلقی می‌کردند.^۳ در مقابل، مرجئه اعتقاد داشتند که مشکل است که از عقیده باطنی مردم آگاه شویم و نمی‌توان گفت که چه کسی مسلمان و چه کسی کافر است. بنابراین هر کس که شهادتین را به زبان جاری کند، مسلمان است و داوری در مورد آنها را تا قیامت به تأخیر می‌انداختند.^۴

ظاهر این عبارت مرجئه، عقیده سیاسی خاصی را معرفی نمی‌کرد اما به طور عملی به معنی تسلیم در مقابل هر حاکمیتی با هر ماهیتی از آب در آمد، از این عقیده کلامی این باور بروز نمود که در مقابل هر خلیفه‌ای که پیشوایی مسلمانان را برعهده دارد باید تسلیم بود، حتی اگر فساد باطنی داشته باشد؛ چرا که شهادتین گفته و ظاهر الصلاح است. این امر باب ظلم خلفا را از نیمه‌های قرن اول هجری باز نمود و مردم را در مقابل هر ظلمی، خلع سلاح کرد و به آنان تأکید نمود که چاره‌ای جز صبر و سکوت در مقابل حاکم ندارند.

این باور در ابتدا به سود امویان تمام شد. کسانی که این باور را ترویج می‌کردند، مدعی بودند که به دنبال ایجاد امنیت و آرامش در جامعه هستند اما به طور طبیعی امنیت

را برای حاکمان اموی فراهم کردند. در سایه این باور، حکومت‌های ظالم به اهداف خود رسیدند و سلطه امویان بر جامعه اسلامی تثبیت شد. یکی از نتایج مهم سلطه امویان، ترویج عقیده جبر در جامعه بود. امویان این باور را در میان مردم ترویج می‌کردند که این خواست خدا بود که خلافت به آنها منتقل شد، این امر محتوم بوده است و خدا آن را نوشته و بشر را در آن دستی نبوده است. این عقیده در به انزوای سیاسی کشاندن مردم و عدم واکنش آنها در مقابل ستم‌های بی‌حد، نقشی اساسی داشت.

نتیجه دیگری که حاکمیت اموی ترویج می‌کرد، تفکر عثمانی بود. تا روزگار معاویه، عموم مردم به خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و حضرت علی اعتقاد داشتند و در شکل معمول، تفضیل آنها را در ترتیبشان می‌دانستند. شیعیان از همان ابتدا بر این باور بودند که امیرالمؤمنین حضرت علی بعد از پیامبر **6** افضل و شایسته‌ترین افراد برای حکومت است، ولی این نظر مورد قبول عامه مسلمانان اهل سنت نبود. با به حکومت رسیدن معاویه، وضعیت فکری مسلمانان دگرگون شد، چرا که معاویه در رأس گروهی بود که خود را خون خواه عثمان می‌دانستند و حضرت علی را مسئول قتل او معرفی می‌کردند. به دنبال شهادت امیرالمؤمنین حضرت علی زمینه مناسب برای ترویج افکار این گروه فراهم گشت. این شرایط با مجموعه فعالیت‌های سیاسی - دینی که انجام شد بستر جدیدی را در ارتباط با تفضیل خلفاء به وجود آورد. اعتقاد اولیه عامه بر تفضیل خلفاء، جای خود را به جریانی داد که به هیچ روی خلافت امیرالمؤمنین حضرت علی را مشروع نمی‌دانستند و آن حضرت را به عنون چهارمین خلیفه قبول نداشتند. این عده که عثمانیه نام گرفتند با یاری امویان به جریان غالب نیمه دوم قرن اول هجری و قرن دوم هجری تبدیل شدند.^۵

ج) نقش عالمان و فقها در کانالیزه شدن روایات‌ها

علاوه بر شرایط سیاسی و اختناق حاصل از روی کار آمدن بنی امیه، همکاری علمای درباری و فریب خورده با امویان و جعل احادیث، راه را برای تحکیم عقاید جبریه و مرجئه تسهیل کرد. حمایت بی‌قید علما و فقهای سبعه مدینه از امویان، جعل حدیث به دست

محمد بن مسلم شهاب زهری^۱ و دیگر فقهای به‌نام این شهر برای تکریم و تعظیم بنی امیه و مقابله امام سجاد با زهری و تذکرات و نامه‌های ایشان^۲ نقش منفی این گروه را در این دوران نشان می‌دهد.

سال‌های طولانی پس از رحلت پیامبر **۶** زمان مناسبی بوده است تا فرصت تغییرات را برای حکومت‌ها ایجاد کند. علاوه بر آن، منع نگارش احادیث نبوی که از زمان خلیفه اول آغاز شده بود.^۳ تلاش معاویه برای حمایت از جاعلان احادیث و قصه‌گویان سبب شد تا نصوص دست‌خوش تغییرهایی جدی شوند. شرایطی که بعد از رحلت پیامبر **۶** بر جامعه اسلامی سایه افکنده بود، بسیاری از روایت‌ها را به سمت و سویی خاص سوق می‌داد و در تنگنا قرار گرفتن برخی جریان‌ها مانند اهل بیت و شیعیان آنان بروز عقاید صحیح را برای بزرگان دین دشوار می‌کرد. بنابراین مشاهده می‌شود که با سپری شدن زمان و بر اثر فضای سیاسی موجود، چند مذهب خاص بر بلاد غلبه می‌یابند و سایر مذاهب یا به کلی منقرض می‌شوند و یا کورسوی کوچکی از آنها باقی می‌ماند. علت غلبه این مذاهب هم سویی و سازگاری با مشرب خلفا و حمایت دولت از آنان بوده است.^۴

در نتیجه این شرایط، نقل‌های فراوان از جانب پیامبر **۶** درباره تسلیم و اطاعت محض در برابر حکام و خلفا، دست ملوک اموی را در چپاول اموال مسلمانان، تصرف مال و ناموس مردم و مشروع کردن اعمال خویش بازگذارد. سید جعفر مرتضی در این باره می‌گوید:

با مراجعه به تاریخ حکام اموی و عباسی مشخص می‌شود که بسیاری از تصرفات این حکام و سلوک و رفتار و حیاتشان با مبادی اسلام منافات دارد. آنها به اسم اسلام بر امت تسلط داشتند... مردم به دین ملوک‌شان هستند و از آنان تأثیر می‌پذیرند. علما هم عقیده جبر را زینت دادند؛ چرا که با مفاهیم

اسلامی بازی کردند و در خدمت مصالح حکام منحرف قرار گرفتند و اموال فراوانی پیرامونشان را گرفت و در نعمت غرق شدند... آنها عقیده به جبر را یکی از عقاید دینی اسلامی قرار دادند و غلبه حکام بر مردم را تسهیل کردند و این زمینه را برای تصرفات آنها فراهم کرد و هر کاری را که آنها کردند به حساب قضا و قدر الهی گذاشتند، اگر چه جنایت بود و خیانت.^{۱۰}

د) مناقشه‌های کلامی

در قرن دوم هجری، علاوه بر چالش‌های سیاسی و بحران‌های فکری و کلامی قرن اول، منازعه‌های فکری شکل جدی‌تر و خونین‌تری گرفت. فقهای برجسته این دوران درگیر منازعه‌های فکری و کلامی دو گروه اهل حدیث و معتزله بودند. این درگیری‌ها با روی کار آمدن معتزله و رویکرد عقل‌گرای آنها باعث کنار رفتن بزرگان اهل حدیث شد. جامعه اهل سنت در قرن دوم هجری از یک سو با تفکر عثمانی و از سوی دیگر به حفظ سنت رسول خدا **۶** و روایت‌های منقول از ایشان علاقه خاصی نشان می‌داد. در مقابل آن، شکل‌گیری تفکری با شیوه عقلی در مباحث دینی که حاصل ناتوانی اهل حدیث در پاسخ‌گویی به چالش‌های روبه‌رو بود سبب عکس‌العمل طیف حدیث‌گرایان شد. این دو گروه به مبارزه و مناقشه با یک‌دیگر پرداختند و در این راه از زندان، شکنجه و حتی لعن و تکفیر استفاده کردند. در واقع با پیوستن معتزله به دستگاه سیاست در دوره عباسی، طرح تحمیل عقاید مکتب اعتزال به مخالفان مطرح شد و فاجعه تفتیش عقیده و تعقیب محدثان و فقها آغاز گردید.

ذ) اقتداری بودن فقه سیاسی

دانش سیاسی اسلام با فقه عجین شده و سبب گردیده است از این طریق، تجربه سیاسی و دیدگاه‌های گوناگون مسلمانان به نسل‌های بعد منتقل شود. در واقع، اختلاط

میان تاریخ و وحی باعث ایجاد ساختار و سازمان عمل سیاسی مسلمانان در دوره‌های بعد شد. البته، این امر تا حدودی طبیعی بود، چرا که شرع نفوذ فراوانی در زندگی مسلمانان، به خصوص در سده‌های اولیه داشت و در چنین فضایی مشروعیت ساختار سیاسی منحصر به نصوص قرآن یا سنت پیامبر **۶** می‌شد.

در شرایطی که حیات و دوام مذاهب فقهی وابسته به قدرت سیاسی بود، تأملات فقه سیاسی اهل سنت سمت و سویی ویژه پیدا کرد که توجیه اقتدار، وجه غالب آن بود. اهل سنت سعی می‌کردند فقه سیاسی را بر محور خلافت بازسازی کنند و اصولی را جهت شرح و بسط خصوصیات خلیفه، طریقه عزل و نصب و غیره استنباط نمایند و نظام سیاسی را بر مبنای آن دآوری کنند.

همان طور که در تاریخ خلافت مشهود است، این دوران الگوی واحدی نداشت و وجوه متعدد و متفاوتی از انعقاد امامت و خلافت را دارا بود و سه شیوه، اجماع مردم، انتخاب و اختیار حل و عقد، عهد و نصب از جانب حاکم قبل را در خود جای داده بود. اما به مرور، این شیوه‌ها در سایه قدرت مطلق حاکمان قرار گرفت و مفهوم نظارت و شورا در زندگی سیاسی مسلمانان رنگ باخت. مفاهیم عدالت، قریشی و عالم بودن که جزو شرایط اصلی برای انتخاب حاکمان اولیه بود جای خود را به قدرت مطلق سپرد و بسیاری از فقها، مردم را به اطاعت بی‌چون و چرا از حاکم دعوت کردند و روایت ابوهریره رنگ تازه‌ای گرفت که می‌گفت:

حاکمانی نیک یا فاجر در تاریخ اسلام ظاهر می‌شوند و وظیفه شرعی

مسلمانان اطاعت از هر دو دسته است.^{۱۱}

در فقه سیاسی، نصوص اسلامی و سنت سیاسی صحابه، الگوی کاربردی محسوب می‌شد اما متفکران این دوره، تحت تأثیر فضای برخاسته از ساخت و روابط قدرت و حادثی که دست‌خوش تغییرهایی جدی شده بودند، قرار داشتند و آنها نیز با گزینش نصوص و تفسیر دولت پیامبر **۶** و صحابه این میراث سیاسی را مثله شده، عرضه کردند. این عمل سبب ارتقا و صعود مفهوم قدرت گردید و نتیجه آن شد که نظام اقتداری

و استبدادی، آن چنان مشروعیتی یافت که تا مدت‌ها بر اذهان مسلمانان سایه افکند. در نتیجه جهان اسلام پذیرای حکام و سلاطین ستم‌گری شد که تمدن اسلامی را مخدوش می‌کردند.

احمد بن حنبل به عنوان فقیه برجسته اهل حدیث در این دوران ملتهب سیاسی و فکری، پا به عرصه اجتماع گذاشت و نقش مهمی را در تحولات این دوره ایفا نمود. دفاع او از مکتب اهل حدیث و نظریه‌های سیاسی او در باب حاکمیت جائز و اندیشه ترییع که مورد مناقشه جدی بزرگان این عصر بود، نزاع‌های فکری را وارد مرحله جدیدی نمود. غیر از ماجرای محنت که مهم‌ترین واقعه سیاسی زندگی احمد به حساب می‌آید، او محدث و فقیهی برجسته بود. مواجهه او با زندگی سیاسی از یک طرف و زندگی فقاهتی از طرف دیگر، او را در جرگه کسانی قرار می‌دهد که با زبان وحی و احادیث پیامبر **6** سعی در بیان اصول سیاسی جامعه دارند.

بنابراین اگر ما از متون بر جای مانده از محدثان و فقهای چون احمد استنباط سیاسی کنیم، راه را به بیراهه نرفته‌ایم اما بحث این مقاله این است که احمد در قول مشهور با ارائه اندیشه دفاع از حاکمیت (جائز) به عنوان یکی از مدافعان سرسخت حاکمیت خلفا محسوب می‌گردد، اما این در حالیست که عملکرد او در صحنه سیاسی جامعه، عکس این مطلب را می‌رساند. این که این نظریه احمد از کدام آبشخور فکری منشعب شده و چه عواملی در بروز آن مؤثر بوده است؟ دغدغه این پژوهش است.

از هم پاشیدگی و بازسازی

به نظر می‌رسد نظریه‌های سیاسی، تصاویری از نظام سیاسی هستند که با دقت، زحمت و در مقایسه با اوضاع سیاسی نامنظمی که نظریه‌پرداز تجربه کرده است به وجود آمده‌اند. نابسامانی و عدم تعادل در جامعه، نه تنها انگیزه تفکر را برای نظریه‌پرداز فراهم می‌کند، بلکه سرنخ‌هایی به عنوان راه‌حل به او می‌دهد. به زبان دیگر، فشارها، بحران‌ها درهم ریختگی‌ها و نابسامانی‌های نظام قدیم، نظریه‌پرداز را وادار می‌کند تا در فکر به بازسازی نظام سیاسی جدیدی بپردازد. در عین حال تصویری که نظریه‌پرداز از جامعه

ایده‌آل ارائه می‌دهد حاکی از امکانات زمان حال او است.

دو قرن اول اسلامی با اغتشاش‌های فراوان سیاسی و مناقشه‌جی میان دو گروه اهل بیت پیامبر **۶** و بنی‌امیه و وقایع کربلا و حرّه که در آنها حرمت اهل بیت پیامبر **۶** و مهم‌ترین شهر اسلامی و خاستگاه حکومت دینی پیامبر **۶**؛ یعنی مدینه شکسته شد، آغاز دوره‌ای طولانی از درگیری‌ها و کشمکش‌های بین شیعه و بنی‌امیه بود. قیام‌های زید و فرزندان و پیروان او و همین‌طور علویانی که به سبب فشارهای بیش از حد به ستوه آمده بودند، جامعه اسلامی را متشنج می‌ساخت. پس از آن در دوران انتهایی حکومت بنی‌امیه نیز از انزجار نسبت به حاکمیت بنی‌امیه و گرایش به اهل بیت برای روی کار آمدن بنی‌عباس، نهایت استفاده به عمل آمد. در دوران بنی‌عباس نیز برخلاف انتظار جامعه شیعه، وضعیت جامعه اسلامی برای ایجاد امنیت و آرامش همه گروه‌ها مناسب نشد و زمینه برای قیام‌ها و مخالفت‌ها با خلافت عباسی در میان گروه‌های مختلف فراهم شد. اوج‌گیری قیام‌های شیعیان تا دوران مأمون، نشان‌دهنده وضعیت متشنج سیاسی این دوران است.

بنابراین به نظر می‌رسد فقها و نظریه‌پردازانی مانند احمد در پی ایجاد بستری آرام و متعادل در جامعه اسلامی بودند و شاید علی‌رغم بسیاری از اشکال‌هایی که در درون این آرا با آن مواجه بودند، برای جلوگیری از تشنج و تفرقه بیشتر درصدد همگرایی و الفت بین گروه‌ها برآمدند. مهم‌ترین دغدغه آنها حفظ ارکان نظام و خلافت اسلامی بود و همه تلاششان را بر حفظ آن به کار بردند. آنها در شرایط خاص سیاسی، بروز قیام‌های متعدد مخالفان خلافت عباسی مانند خوارج و شیعیان و متزلزل بودن نهاد خلافت به این امر رسیدند که در شرایط فتنه و آشوب این دوران، مهم‌ترین وظیفه آنها حفظ کیان خلافت اسلامی است و شاید به نتیجه کار خود که می‌توانست اقتدار بیش از حد خلفا و سلاطین باشد، دقت نکردند. هدف اولیه آنها رفع هرج و مرجی بود که با حضور ترکان افزایش یافته بود و فرآورده مهم این اندیشه، به وجود آمدن نهاد سلطنت بود که از نهال خلافت مقتدر پدید آمد.

اندیشه اسلامی با افتادن در معمای دوگانه هرج و مرج و آشوب و سلطنت متغلب و در غیاب راه حل سومی برای خروج از این بن‌بست، ناگزیر بر حضور استیلایی سلطان رضایت داد و در نظر و عمل، راه بی‌پایان اقتدار را تجربه نمود. جامعه اسلامی با هراس از عواقب اهمال در نظم سیاسی، در اقتدار سلطانی فرو غلتید و چاره‌ای جز توجیه نظری سلطه و اقتداری را که به آن گرفتار شده بود، نداشت. سلطان (بر یا فاجر) چنان جایگاهی در اندیشه این دوره داشت که در غیاب او نه دین درست می‌نمود و نه فرمان راست بود. با چنین روندی حضور سلطان عادل یا جائز در مرکز اندیشه این دوره قرار گرفت. شبیح هولناک هرج و مرج، احساس ناامنی را برای اندیشمندان به وجود آورد و با توجه به نبود مدلی مناسب در میان اهل سنت، تنها راه حل موجود منحصر به حضور سلطان و یا خلیفه مقتدر شد.

احمد جزو کسانی است که نقل اندیشه‌هایش حفظ و پاس داشت حاکم اسلامی است. بیشتر روایت‌های او برای جلوگیری از تفرقه و هرج و مرج در جامعه بر اطاعت از حاکمان تأکید دارد. او برای ایجاد یک رابطه نیرومند میان عناصر جامعه به مردم سفارش می‌کند که حق حاکمان را نگه دارند و وظیفه مردم را دادن حق حاکمان، پرداخت زکات به آنها و یاری کردن ایشان در جهاد می‌داند.

همان‌گونه که گذشت، او بر طبق واقعیت‌های موجود زمانش، امکانات و محدودیت‌های محیط و سنتی که از کانالی مشخص به او رسیده بود، نمی‌توانست جز این بیاندهد اما تفاوت عمده‌ای که در سخنان احمد مشاهده کردیم، تقسیم‌بندی درباره حاکمان بود. تأکید او بر لزوم اطاعت از حاکم عادل و عدم اطاعت از حاکم جائز باب جدیدی را در اندیشه سیاسی او باز می‌کند که در این پژوهش به آن خواهیم پرداخت.

مشروعیت حکومت‌ها

احمد وابسته به طیفی از جامعه اهل سنت بود که در قرون دوم و سوم به «اهل حدیث» شهرت یافتند. عقیده عام اهل حدیث و بزرگان اهل سنت این بود که خداوند امر

انتخاب جانشین پیامبر **6** را به مسلمانان واگذار کرده است و بر این اساس مسلمانان در یک شور جمعی به انتخاب ابوبکر تن دادند. بنابراین اجماع مسلمانان بر خلیفه اول، اساس مشروعیت حکومت قرار گرفت. احمد هم به تبع بزرگان اهل حدیث و سنت به این امر باور داشت و انتخاب خلیفه اول را تأیید می‌کرد. نقل روایت‌های متعدد در این زمینه حاکی از اعتقاد اوست. ابوبکر خَلال در این باره نقل می‌کند:

ابوعبدالله در باب خلافت ابوبکر می‌گفت که او بهترین گزینه، پس از

*پیامبر **6** بوده است.^{۱۲}*

با توجه به اعتقاد بزرگان اهل حدیث بر روش شورا، به نظر می‌رسد خلافت ابوبکر با چالش فراوان شاگردان احمد مواجه بوده است. پرسش‌های متعدد از او مبنی بر علت انتخاب ابوبکر در عین حضور افرادی با ویژگی‌های بهتر، از چالش جدی اهل حدیث در این دوران خبر می‌دهد. البته خود احمد درباره این انتخاب می‌گوید:

کسانی در شیوه انتخاب ابوبکر شک کردند و آن را فلت‌های بیش‌ندانستند و

این طور می‌گفتند که علیرغم این ادعا که در جمع انتخاب شوندگان کسی بهتر

از ابوبکر وجود نداشت اما حضور علی، زبیر و مخالفان انتخاب ابوبکر که در

خانه علی جمع شدند و حتی جمعی از انصار که از بیعت با خلیفه خودداری

نمودند، خلاف این را ثابت می‌کند.^{۱۳}

حتی بسیاری از شاگردان احمد با طرح این مسئله که به طور معمول کسی که قرآن‌تر است باید به امامت انتخاب شود و در آن زمان، قرآن‌تر از ابوبکر وجود داشت، این ادعا را به چالش کشاندند و البته احمد در پاسخ به آنها به ناچار این جمله را طرح کرد که «این هنگامی بود که اراده خلافت برای او شد».^{۱۴}

طرح این مسئله و مسائل دیگری، مثل اعلم بودن ابن مسعود و امام بودن سالم

مولای ابوحنیفه در زمان رحلت پیامبر **6**^{۱۵}، از هم گسیختگی اندیشه اهل حدیث را در

اثبات جانشینی ابوبکر از طریق شورای مسلمانان نشان می‌دهد. حتی این اعتراض تا آن جا بوده است که عده‌ای این گونه اظهار کردند که آیا او خلیفه رسول **6** بود یا او را خلیفه کردند؟ احمد ناراحت شد و گفت: چه اعتراضی است در این تنگی، آنها باید توبه کنند. امر آنها را برای مردم روشن کنید.^{۱۶}

پاسخ احمد به چالش ایجاد شده توسط شاگردانش و یا گروه‌های اهل حدیث، نشان دهنده وضعیت متشنجی است که در این دوران وجود داشت و تنگنای سیاسی پیش روی او را روشن می‌کند. به نظر می‌رسد با توجه به این نکته که یکی از عناصر ضروری محیط رضایت بخش، وجود نظامی مناسب برای ارتباط با دیگران و هم نوعان است که در مورد انسان، سیاست بخش مهمی از محیط او را تشکیل می‌دهد، بنابراین از هم گسیختگی نظام حقیقی و یا نظام نمادین جهان سیاست، فشارها و مشکلات روانی برای انسان ایجاد می‌کند و از آن جا که انسان نمی‌تواند در هرج و مرج زندگی کند، به هم ریختگی نظام جهان آسفتگی به بار می‌آورد و نوعی عکس‌العمل را ایجاد می‌کند.^{۱۷}

در واقع دوران احمد بن حنبل، دوران غلبه تفکر عثمانی و رواج تفکر تفضیل خلفا بوده و مخالفت با این نظرات عواقب سویی را برای افراد به دنبال داشته است. بزرگان و محدثان درصدد ایجاد نوعی آرامش و همگرایی در جامعه بودند و عکس‌العمل‌هایی این چنینی برای رسیدن به شرایط مناسب بوده است.

امامت استیلا

شیوه‌های عقد امامت در نزد اهل سنت به شورا و اجماع حل و عقد محدود نشد و آنها راه‌های دیگری را به شیوه‌های نخستین ملحق کردند که یکی عهد و نصب از جانب حاکم قبل و دیگری غلبه با شمشیر و سلاح بود. ائمه اهل سنت به مشروعیت چنین انعقادی رأی دادند و قدرت و غلبه را از راه‌های رسیدن به خلافت دانستند. امام شافعی که خلافت و امامت را منحصر در قریش می‌دانست، بیان می‌کند:

تحقق امامت قریشی اگر از راه بیعت امکان نداشت با غلبه و زور مشروع و

مجاز خواهد بود.^{۱۸}

بدین ترتیب شیوه غلبه و زور به عنوان یکی از راه‌های مشروع در زندگی سیاسی مسلمانان مجاز و مشروع قلمداد شد و هر کدام از این راه‌ها که مجال بروز و ظهور داشت، می‌توانست تعیین کننده سرنوشت سیاسی مسلمانان باشد. اقتداری بودن ساختار قدرت حاکمیت‌های اسلامی و وابسته بودن جریان‌های فکری، این زمینه را فراهم آورد تا فقه سیاسی و دانش متفکران این عصر، بیشتر در جهت توسعه این شیوه بسط یابد و دیگر الگوهای عرضه شده در تعالیم اسلام و ظرفیت‌های موجود در آن، در زمان انتخاب خلیفه کمتر مورد توجه قرار بگیرند. اما رأی احمد در مورد امیر استیلا یا خلیفه‌ای که به مدد شمشیر، خلافت را از آن خود می‌کند، روشن و واضح نیست، او فقط در چند حدیث می‌گوید:

اگر خلیفه‌ای بود که مردم با او بیعت کردند سپس دومی آمد و با او بیعت شد، بیعت باطل و وفا به آن حرام است. خواه در یک سرزمین باشد یا در دو سرزمین.^{۱۹}

اگر با امیری بدون مشورت با مسلمانان بیعت شود، بیعت با او قبول نیست.^{۲۰}

به نظر می‌رسد روش استیلا با توجه به این احادیث، مورد قبول او نبوده است. روایت‌های متناقض با این احادیث نیز در سخنان او به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه او معتقد بود:

کسی که با شمشیر غلبه کرد و خلیفه شد و خود را امیر المؤمنین نامید، بر احدی از مؤمنان جائز نیست که او را امام خود نداند بر باشد یا قاجر.^{۲۱}

با این تفاسیر باید دید احمد درباره اولین امیری که به روش استیلا به حکومت رسید، چه نظری دارد؟ معاویه که با خروج بر حکومت حضرت امیر المؤمنین علی و پیروزی در جنگ سیاسی علیه خلیفه مسلمین (امام حسن) خلافت را غصب کرد در نزد برخی

از علمای اهل سنت و بزرگان آن دارای چهره موجهی است. بعضی از علمای اهل سنت اقدام معاویه را عملی اجتهادی می‌دانند به عنوان نمونه ابن خلدون فتنه بین حضرت علی و معاویه را مقتضای عصیبت می‌داند و روش او را حق و اجتهاد قلمداد می‌کند. او حتی غرض دنیایی را در این فتنه منکر می‌شود و کسی را که احساس کند این جنگ بر اساس حقد و کینه بوده است، دچار وهم می‌داند و البته معاویه را در این اجتهاد خطاکار می‌شناسد.^{۲۲}

در این جا باید دید روایت‌هایی که از احمد درباره معاویه بیان می‌شود، چگونه است؟ در این بررسی مشخص شد که این روایت‌ها متناقض هستند. بخشی از این روایت‌ها در کتاب‌های *السنه* است که بعد از مرگ احمد به دست شاگردانش به نگارش در آمده است و آنها آرای احمد را درباره بسیاری از مسائل بیان کرده‌اند و بخش دیگر مربوط می‌شود به کتاب‌هایی چون *المسند* و *فضائل* او که دو تفسیر متفاوت را به وجود می‌آورند.

بخشی که مربوط به کتاب‌های خود اوست در بردارنده احادیثی است که با توجه به آنها معاویه و یارانش اهل بغی هستند و خروج آنها در عالم اسلام فتنه بوده است. روایت کشته شدن عمار به دست فئه باغیه که بارها در مسند و سایر کتاب‌هایی که درباره احمد صحبت کرده‌اند، آمده است از نمونه‌های بارز این احادیث است.^{۲۳} احمد در این روایت‌ها کشنده عمار و سب کننده‌اش را سب شده از جانب خدا معرفی می‌کند.^{۲۴} در این باره آمده است:

به او گفتند: شافعی را منسوب به شیعه می‌کنند. گفت: چرا؟ گفتند: چون

شافعی در بحث قتال اهل بغی از ابتدا تا انتها به علی بن ابیطالب اشاره کرده

است. احمد در جواب گفت: وا عجبا از تو! خوب، این برای این است که اولین

کس که مبتلا به این قوم - اهل بغی - شد علی بن ابیطالب بود.^{۲۵}

او در بحث خروج اهل شام، آن را فتنه در عالم اسلام قلمداد می‌کند و با نقل روایت از

ابوهریره می‌گوید:

هنگامی که قرآن بر عمود آهنین بالا رود، آن جاست که بصری‌ها از آن

تبعیت کنند، در این هنگام فتنه در شام واقع می‌شود.^{۲۶}

دسته دیگر از روایت‌ها، همان‌گونه که گفته شد مربوط می‌شود به کتاب‌های السنه که احادیث فراوانی را از قول احمد و دیگران در مقام و منزلت معاویه بیان می‌کنند و برایش به سبب دامادی و نسبتی که با پیامبر **ﷺ** داشته است، طلب عافیت می‌کنند و احادیثی را بیان می‌کنند که معاویه را با لقب خال المؤمنین آورده‌اند.^{۲۷} او حتی کسانی را که از گفتن این لقب و این که معاویه کاتب وحی است ابا دارند، سرزنش می‌کند و قول آنها را سوء و غیر قابل پذیرش می‌داند و دستور می‌دهد با آنها مجالست نشود.^{۲۸}

حکومت جائر و عادل

مهم‌ترین قسمت اندیشه احمد به مسئله جایگاه حکومت و خلافت مربوط می‌شود. عامه محققان و مورخان، احمد را یکی از سرسخت‌ترین ائمه اهل سنت در دفاع از حاکمان جور می‌دانند. اما در این تحقیق شایسته است، علی‌رغم یکپارچه بودن قول این افراد، بازخوانی مجددی از آرا و افکار او در این باره داشته باشیم. به خصوص این که در این بازخوانی، برخی تفاوت‌ها در گفتار احمد و روایت‌هایی که بعدها شاگردانش از او نقل کرده‌اند، دیده می‌شود. اسد حیدر یکی از محققان معاصر نیز موافق این قول است، او در این باره می‌گوید:

بسیاری از چیزهای که به احمد نسبت می‌دهند از اعتقاد صحیح به دور است

و این امر بدین خاطر است که او به اصحابش مبتلا شد و آن چه در آن شک و

ریب بود به او نسبت می‌دهند.^{۲۹}

اگر بدانیم که این اعتقادات تنها به امور سیاسی مربوط نمی‌شود و دامنه مباحث فقه کلام را نیز می‌گیرد به اهمیت موضوع بیشتر واقف خواهیم شد. مباحث کلام در حیطه بحث ما نمی‌گنجد، اما می‌توان نمونه‌ای از آن را برای نشان دادن تفاوت افکار احمد و

پیروانش آورد. در مسئله تأویل و تجسیم و در برخی مباحث چون قائل بودن به خلق لفظ قرآن، او با پیروانش هم عقیده نبود. ابن جوزی درباره این قسمت می‌نویسد:

اصحاب ما در اصول که صلاحشان نیست، صحبت می‌کنند و کتاب‌هایی نوشتند که دور از شأن مذهب آنهاست و آنها را به مرتبه عوام نزول داده است. صفات را که مقتضی حس است بر خدا حمل کردند. پس وقتی شنیدند که خداوند آدم را به صورت خود خلق کرده، برای خدا صورت و وجه و جوارح زائده بر ذات ثابت کردند و دو ساق و دو پا و ظاهر در اسماء صفات گرفتند، در حالی که نه عقل و نه نقل در گفته‌هایشان بود ... و گفتند حمل نمی‌کنیم بر توجیه لغت مثل ید به نعمت و قدرت.

او در ادامه، در ذم مجسمه حنابله چون قاضی ابی یعلی و البزاعون، آنها را انکار می‌کند و معتقد است که حنابله مجسمه، تجسیم را به مذهب حنبل الصاق کردند و اعتقاد امام احمد را راجع به تنزیه قبول ندارند.^{۳۰}

خروج علیه حاکمان

همان گونه که پیش از این بیان شد، در نیمه دوم قرن اول هجری و تمام قرن دوم هجری، تفکر عثمانی عقیده حاکم بر سرزمین اسلام بود که آن را امویان از یک سو و شماری از تابعین از دیگر سو مطرح می‌کردند. آبشخور این تفکر، مکتب بصره به سردمداری عایشه، طلحه، زبیر و امویانی بود که همه آنها در دشمنی با امیرالمؤمنین حضرت علی مشترک بودند.^{۳۱} با این شرایط، بیشتر علما و رؤسای مذاهب اهل سنت در باب حکومت حاکمانی، چون معاویه و یزید یا سکوت کرده‌اند و یا چیزی جز خیر درباره آن نگفته‌اند و برای اثبات ادعای خود می‌گویند که خلیفه به واسطه فسق، ظلم و تعطیل حدود عزل نمی‌شود و خروج بر او جایز نیست، بلکه نصیحت او واجب است و خروج بر او و جنگ با او به اجماع مسلمین حرام است.^{۳۲}

پس امام به واسطه فسق و ظلمش و غصب اموال خلع نمی‌شود. ضرب و شتم مردم، انجام اعمال حرام، وارد شدن بر نفوس محرمه و تضييع حقوق و تعطيل حدود باعث عزل او نمی‌گردد و خروج بر او واجب نیست و به این ترتیب تمام اعمال سلطان حتی انهدام کعبه به دست او مباح است. به این ترتیب با آن اعمالی که یزید در حق امام حسین و اهل مدینه انجام داد، لعن او را جایز نمی‌دانند و امر او را مشیت خدا می‌دانند چون خلیفه به گمان آنها، مجتهد اسلام است. علت انتشار این عقاید همان طور که قبلاً گفته شد، وضعیتی بود که به واسطه منع کتابت و روایت حدیث رسول خدا **6**، ایجاد گردیده و نقل احادیث صحیح ممنوع شده بود.

گفتیم در مطالعه آثار احمد با دو دسته احادیث مواجه می‌شویم که یکدیگر را نقض می‌کنند. دسته‌ای از این احادیث به طور صریح، اطاعت از حاکم جائز را منع کرده و آن را معصیت تلقی می‌کند. دسته دیگر این‌گونه می‌نماید که احمد خروج بر حاکم مسلمین - بر و فاجر - را برخلافت مصلحت مسلمانان می‌داند و آن را دور از اجماع مسلمین تلقی می‌نماید. بنابراین دستور ممنوعیت خروج مسلمانان را صادر می‌کند. به هر حال، اولین چیزی که باید شفاف و روش بیان شود این است که احادیث نقل شده در کتاب مسند باید با عمل کرد احمد سازگاری داشته باشد و اگر این طور نبود، نشان می‌دهد که او یا به آن اعتقاد ندارد و یا از او نقل نشده و بعدها در جمع‌آوری مسند به آن اضافه گردیده است.

اولین و صریح‌ترین روایت احمد که مورد قبول همه رجال و محدثان و علمای زمانش است، روایتی است که به طرق مختلف از پیامبر **6** نقل می‌شود و آن روایت «لا طاعة لمخلوق فی معصية الله» است که در عموم کتاب‌های اهل سنت آمده است و احمد با شروح مختلف آن را بیان می‌کند. در این جا برخی از این احادیث را به طرق مختلف بیان می‌کنیم تا نظر او درباره عدم اطاعت جائز مشخص شود.

از ابی سعید از پیامبر **6** روایت می‌شود:

اگر امرایی آمدند و خیانت کردند و به مردم و اطرافیان‌شان دروغ گفتند و ظلم کردند هر کس بر آنها وارد شد و دروغ آنها را تصدیق کرد و آنها را به ظلمشان یاری داد از من نیست و من از او نیستم و هر کس با او همراه نشد و او را در ظلم و دروغ تصدیق نکرد او از من است و من از او.^{۳۳}

از پیامبر **۶** پرسیدند که:

یا رسول! اگر امرایی بر ما آمدند که سنت را فراموش کردند و به آن عمل

نکردند و امر تو را اجرا نکردند چه وظیفه‌ای داریم. پس رسول خدا **۶** فرمودند: اطاعت نکنید، کسی را که اطاعت نمی‌کند خدا را.^{۳۴}

بیان این‌گونه احادیث نشان می‌دهد که او تأکید داشته است که اطاعت از امیر در معصیت خداوند واجب نیست. مهم‌ترین نمونه قابل معرفی در این بحث حکومت یزید است. کمتر مسلمانی است که حکومت او را تصدیق نماید. حکومت او به خاطر فجایع بسیاری که در مدت زمام‌داریش به وقوع پیوست نمونه بارز یک حکومت ستم‌گر است. مهم‌ترین فجایع آن زمان، حادثه کربلا و حره بود که در آنها، افراد بسیاری از اهل بیت پیامبر **۶** و مردم مدینه کشته شدند. احمد که با کتاب فضائل، دلبستگی خویش را به خاندان پیامبر **۶** نشان می‌دهد، نمی‌تواند نسبت به این قضیه بی‌اعتنا باشد، برای روشن شدن این بحث باید به جایگاه امام حسین در نزد او و اعتقادش به آن حضرت توجه کرد. او بخشی از کتاب فضائل خود را به فضائل امام حسین اختصاص می‌دهد که بسیار قابل توجه است. روایت‌های بیان شده در کتاب وی با اعتقاد شیعیان در این زمینه مطابقت دارد.^{۳۵}

او در این بخش به دور بودن از آلودگی و ناپاکی امام حسن و امام حسین

اشاره می‌کند و می‌نویسد:

پیامبر **۶** به حسن و حسین نگاه کرد و آنها را به سینه چسبانید و فرمود:
 بیایید پسران من، شیطان از شما دور است همان طور که از اسحاق و ابراهیم دور
 بود. شما را با کلمات خداوند از هر شیطان پناه می‌دهم.^{۳۶}

اربلی نیز روایت احمد را درباره حدیث شریف کساء نقل می‌کند که در آن پیامبر **۶**،
 حسن و حسین و پدر و مادر آنها را در زیر عبای خود قرار داد و فرمود:
 خدایا من و اهل بیتم را از آتش جهنم دور دار.^{۳۷}

روایت دیگری از احمد نقل شده و آن این است که پیامبر **۶** به علی و حضرت
 فاطمه[س] و امام حسن و امام حسین نگاه کرد و فرمود:
 انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم.^{۳۸}

او درباره کشته شدن امام حسین روایت مورد قبول شیعه را بیان می‌کند که
 پیامبر **۶** از شهادت او خبر داد و فرمود:

امت تو بعد از تو فرزندت (اشاره به حسین) را می‌کشند. پس پیامبر **۶**
 خاکی به ام سلمه داد و فرمود: هرگاه حسینم کشته شد این خاک تبدیل به خون
 می‌شود.

احمد می‌گوید:

پس حسین را به کربلا شهید کردند.^{۳۹}

داستان دیگری را هم احمد نقل می‌کند که ابارجا می‌گوید:

سب علی و فرزندانش را نکنید که من خود معجزه آنان را دیدم. مردی داخل
 کوفه شد و گفت: می‌بینم که این فلان پسر فلان که خدا او را کشت (حسین بن
 علی)، در همان هنگام تیر خدا در چشمانش فرو نشست و از بینایی ساقط شد.^{۴۰}

برای دانستن جایگاه دشمنان و کشندگان امام حسین در نزد احمد بهتر است،

روایت او را درباره لعنت خدا بر یزید بدانیم. احمد به پسرش، صالح درباره دوستی یزید می‌گوید:

پسرم! کسی که به خدا ایمان دارد، آیا می‌تواند یزید را دوست داشته باشد؟
چرا او را لعن نکنیم؟ کسی که خداوند او را در کتابش لعن کرده و فرموده است:
«فهل عسیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا أرحامکم او لئنک الذین لعنهم الله
فأصمهم و اعم ابصارهم» آیا فسادی بالاتر از این قتل است؟ چه بگویم درباره
کسی که خدا او را لعنت کرد.^{۴۱}

یک بار از او پرسیدند که در مورد لعن یزید چه می‌گویی؟
در پاسخ گفت: چیزی نمی‌گوییم، فرد گفت: می‌خواهم قول تو را در باره کسی که
می‌خواهد او را لعن کند، بدانم احمد گفت:

پیامبر **۶** فرمود: کسی که لعن می‌شود مثل آن است که تو آنها را بکشی
و آنها به پیامبر **۶** ملحق می‌شوند. پس اگر یزید را لعن کنیم برای او رحمت
واقع می‌شود در سایه پیوستن به پیامبر **۶**، بنابراین من از این امر امساک
می‌کنم.^{۴۲} او در مدینه کارهایی کرد که نباید می‌کرد و آن قتل اهل مدینه و
ترساندن آنهاست. پس از او و هر کس از اهل شام با او بود حدیث نگوئید.

ابن کثیر در بیان عقیده احمد راجع به یزید و لزوم خروج بر او می‌گوید:
از احمد نقل شده که هر کس اهل مدینه را ترساند، خدا او را بترساند و لعنت
خدا و ملائکه بر او باد. به واسطه این حدیث احمد، آزادی در لعنت بر یزید را
صادر کرد. ابن جوزی و خلیل هم بدین ترتیب جواز لعن او را صادر کردند ولی
دیگران منع کردند، چرا که آنها اعتقاد ندارند که فسق امام باعث عزلش و جواز
خروج بر او می‌شود چون آن را سبب پیدایش فتنه و هرج و مرج می‌دانند.^{۴۳}

در باب عدم جواز خروج بر حاکم عادل، روایت‌های زیادی آمده است که در آن تأکید می‌کند که عصیان بر امام، عصیان بر رسول خدا **۶** تلقی می‌گردد و عصیان بر رسول **۶** مساوی با عصیان بر خداوند خواهد بود.^{۴۴} نمونه عمل کسانی که بر امام خود خروج کرده‌اند و از سوی احمد مورد شماتت قرار گرفتند، خروج اهل بغی در حکومت امیرالمؤمنین حضرت علی است. ابوبکر خلّال در *السنه* به تفضیل درباره رفتار با اهل بغی و احکام آنها، روایت‌های احمد و دیگران را می‌آورد.

به نظر می‌رسد احمد خروج شامیان در حکومت امیرالمؤمنین حضرت علی را به مثابه اهل بغی می‌داند؛ چرا که بارها حدیث کشته شدن عمار به دست فئه باغیه را در *مسند و فضائل* می‌آورد و حتی سب کننده و کشنده‌اش را سب شده از جانب خدا می‌داند.^{۴۵} او خروج اهل شام و بصره را فتنه در عالم اسلام می‌داند.^{۴۶} و بدین ترتیب تکلیف کسانی را که بر امام خود خارج می‌شوند، مشخص می‌کند. او بارها در روایت‌هایش از امام علی به عنوان امام عادل نام می‌برد که صحابه و یارانش او را تأیید می‌کرده‌اند.

بنابراین در اعتقاد احمد، حاکمیت به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱. حاکمیت جائز؛ ۲. حاکمیت عادل؛ در بحث حاکمیت جائز، روایت‌های احمد حکایت از عدم اطاعت از او را دارد و حتی خروج بر او را نیز در شرایطی جایز می‌داند، مانند آن چه که در باب امام حسین و خروج او بر یزید گفته شد. قیام امام حسین، نمونه بارز خروج علیه حاکم جائز و فاسق است که مورد تأیید احمد بوده است.

در باب حاکمیت عادل، او اطاعت از امام عادل را اطاعت از خدا می‌داند و خروج بر او را جایز نمی‌داند، همان طور که در حکومت امام علی خروج کنندگان بر او همسان با خروج اهل بغی دانسته شدند. او به طرق مختلف نقل می‌کند که رسول خدا **۶** فرمودند:

مارقین فرقه‌ای از مسلمانان هستند. هر هنگام که خروج کردند آنها را بکشید

و این اولی به حق است.^{۴۷}

و این که عایشه گفته است که:

اهل نهروان ملعونون زبان پیامبر **۶** هستند و علی شیطان رانده شده را

کشت.^{۴۸}

اطاعت از حاکمان

اما وظیفه مردم در مقابل حکومت‌ها چیست؟ این بحث به دو بخش تقسیم خواهد شد. بخشی به روایت‌های احمد درباره اطاعت از حاکم (عادل) و بخشی به عدم اطاعت از حاکم (جائر) اختصاص دارد.

احمد هم مانند سایر اهل سنت، بخش عظیمی از احادیث را به اطاعت از حاکمان و عدم خروج بر آنها اختصاص می‌دهد. این دسته از احادیث، حجم وسیعی را تشکیل می‌دهد که از راه‌های مختلف، اطاعت از حاکم و صبر تحت لوای سلطان را بر مسلمانان واجب می‌نماید. دسته دیگری از احادیث که در مسند و کتاب‌های السنه مشاهده می‌شوند، مسلمانان را در جایی به اطاعت از حاکم فرا می‌خوانند که معصیت خداوند نباشد. پس اگر دستوری صادر شد که در آن معصیت خداوند بود، وظیفه آن است که اطاعت نکنند.^{۴۹} در این جا به هر دو دسته این روایت‌ها برای روشن شدن بحث اشاره می‌شود:

دسته اول: ابی هریره به نقل از پیامبر **۶** می‌گوید:

هر کس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر کس امام خود را

اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر کس مرا عصیان کند بر خداوند عصیان

کرده است و هر کس امام خود را عصیان کند پس مرا عصیان کرده است.^{۵۰}

از عباده بن صامت نقل می‌شود:

در بیعت رضوان بر سمع و طاعت و در سختی و راحتی و خوبی و آن چه دوست داریم با رسول خدا بیعت کردیم و این که در امر اهلش منازعه نکنیم و ایستادگی در حق کنیم و از سرزنش سرزنش‌کنندگان نترسیم.^{۵۱}

بر شماست به سمع و طاعت در سخت و راحت و آن چه را خوش آید و ناخوش.^{۵۲}

ابودرداء از رسول خدا نقل می‌کند:

جنت بر عاصی حلال نیست. هر کس که خدا را ملاقات کند و بیعت را شکسته باشد حجت بر او نیست. هر کس خارج شود از اطاعت امیر او خارج از جماعت است و بزرگ اسلام را کوچک کرده و هر کس صبح کند و در اطاعت امیر نباشد در روز قیامت بر انگیزته می‌شود در حالی که به مرگ جاهل مرده است.^{۵۳} هر کس فارق از جماعت و اسلام باشد پس عهد اسلام از گردنش برداشته می‌شود.^{۵۴}

سامع مطیع حجت علیه او نیست و سامع عاصی حجت برای او نیست.^{۵۵}

سه کس هستند که از آنها سؤال نمی‌شود: یکی از آنها عصیان کننده بر امام است.^{۵۶}

از احمد روایت می‌شود:

نماز و عیدین پشت ائمه برّ و یا فاجر مادام که اقامه می‌کنند، جایز است.^{۵۷}

روایتی نیز از ابن ابی یعلی آمده که می‌گوید:

هنگام وفات پیامبر **6** مسح بر خفین، جهاد با هر خلیفه بر و یا فاجر و

صبر تحت لواء سلطان بر عدل و جورش سنت بوده است.^{۵۸}

دسته دوم روایت‌هایی که از احمد ذکر می‌شود و کم هم نیستند، روایت‌هایی هستند که با آن که به اطاعت حاکمان سفارش می‌کنند، تنها به اطاعت حاکم در امر خداوند تأکید می‌نمایند. خلال که کتاب السنه او شرح عقاید حنابله، به خصوص احمد است در ابتدای بخش مربوط به اطاعت از حاکمان می‌گوید:

سمع و طاعت برای امامان است که به امر مردم قیام کرده‌اند و ولایت امر دارند. مذهب اهل سنت اینست که سمع و طاعت بر امامشان در جایی است که امر به معصیت نمی‌کنند و در ظاهر ملتزم به اسلام هستند و به قول نبی مکرم «مالم تروا کفراً بواحا».

روایتی از ابوبکر مروزی تأکید دارد سمع و طاعت در جایی است که امر به معصیت نمی‌شود.^۹ از احمد آمده است:

مادام که نماز را در میان شما به پا می‌دارند از آنها اطاعت کنید.

و در جای دیگر گوید:

در نماز قرآن و فطر هنگامی که امام افطار کرد افطار کنید و اگر قربانی

کرد، قربانی کنید.

از احمد روایت می‌شود که:

نماز جمعه و عیدین پشت ائمه بر و فاجر مادام که آن را اقامه می‌کنند، جایز

است.^{۱۰}

ابی سعید از پیامبر **۶** روایت می‌کند که:

اگر امرایی آمدند و خیانت کردند و به مردم و اطرافیان‌شان دروغ گفتند و

ظلم کردند، هرکس بر آنها وارد شد و دروغ آنها را تصدیق کرد و آنها را در

ظلمشان یاری داد از من نیست و من از او نیستم و هرکس با او همراه شد و در

ظلم و دروغ تصدیق نکرد، پس او از من است و من از او هستم.^{۱۱}

از پیامبر **۶** پرسیدند:

اگر امرایی آمدند که سنت را فراموش کردند و به آن عمل نکردند و امر تو

را اجرا نکردند، وظیفه چیست؟ فرمودند: اطاعت نکنید.^{۱۲}

احادیثی را نیز بیان می‌کنند که مسلمانان بر شنیدن فرامین پیامبر **۶** و اطاعت از آنها، نصیحت برای همه، اقامه نماز و پرداخت زکات با پیامبر **۶** بیعت کردند. در مسند نیز احادیث زیادی در وجوب اطاعت ائمه در معروف آمده است.^{۶۳} هم‌چنین در خلافت ابوبکر و عمر نیز مسلمانان با چنین شرایطی بیعت کردند، یعنی سمع و طاعت در هر چه آنها را خوش آید و نیاید.^{۶۴}

و یا این عبارت که می‌گوید:

نگاه به صورت امام عادل عبادت است.^{۶۵}

از مضمون این روایت‌ها می‌توان نتیجه گرفت که سمع و طاعت در همه احادیث به صورت عام آورده شده است و بسیاری دیگر از احادیث با شروط مقید شده‌اند. بنابراین در مراجعه به این احادیث باید قید مطرح شده را لحاظ کرد و در غیر این صورت نتیجه‌ای که از این روایت‌ها حاصل می‌شود با دسته دیگر روایت‌ها به طور کامل متفاوت خواهد بود و یک‌دیگر را نقض خواهند کرد.

نتیجه این بحث این است که بیشتر روایت‌ها در باب اطاعت از حاکمان مسلمان با قید دو شرط عنوان می‌شوند. شرط اول آن که این حاکمان به امر مردم قیام کرده و با رضایت آنها به حکومت رسیده باشند؛ یعنی موافقت کلی با حکومت آنها شده باشد و دیگر آن که اموری که آنها از مردم می‌خواهند مانند زکات، جهاد و امر به معروف مربوط به حوزه دین باشد. اگر در این حالت فردی از مسلمانان با پشت کردن به جماعت مسلمانان، مخالفت خود را با حاکم اسلام اعلام کند، این روایت شامل حال او می‌شود که هر کس فارغ از جماعت باشد، اگر بمیرد به مرگ جاهلی مرده است.^{۶۶} در این حالت است که روایت عبدالله بن عمر معنا می‌یابد که اطاعت در جایی است که مسلمان دوست داشته باشد یا کراهت داشته باشد و آن چه که امر کرده به معصیت نباشد.^{۶۷}

در ردیابی احادیث متوجه می‌شویم که بیشتر این احادیث به روز غدیر اشاره دارند که در آن فرموده شده است:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.^{۶۸}

بخاری می‌گوید که سمع و طاعت در آن جا است که کراهت وجود دارد و امر به معصیت نیست. پس اگر امر به معصیت شد اطاعت و سمع هم معنا ندارد. به دنبال آن بخاری می‌آورد که در رأی امیر اگر کراهت داشتی، پس باید صبر کنی، اگر امر به معصیت نکرده باشد.^{۶۹}

خلال هم با اشاره به حدیث ابو هریره: «هر کس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس امام را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و هر کس مرا عصیان کند، خدا را عصیان کرده و هر کس امام را عصیان کند پس بر من عصیان کرده است» می‌گوید که اشاره این حدیث به آیه (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول) است که امر به اطاعت و لاة الامر می‌کند و آن را اطاعت رسول **۶** و خدا می‌داند در جایی که امر به معصیت نشود و این مذهب سلف است.^{۷۰}

مهم‌ترین روایتی که دلیل بر تقیید بحث اطاعت از امرا است حدیثی است که بارها احمد آن را نقل کرده و آن این است که:

از پیامبر **۶** پرسیدند: اگر با امرایی روبرو شدیم که نماز را از موقع خود

به تأخیر انداختند، چه باید کرد؟ رسول خدا **۶** سه بار فرمودند: اطاعت از

آنها نکنید.^{۷۱}

این حدیث به شکل‌های متفاوت در مسند و دیگر کتاب‌ها آمده است. پیامبر **۶** به اصحاب خود، آمدن امرایی را خبر می‌دهد که بعد از او سختی، ناراحتی و فشار را بر مردم به ارمغان می‌آورند و کسانی که اطاعت خدا را نمی‌کنند، جهاد و زکات و نماز را به تأخیر می‌اندازند. در این حال پیامبر **۶** دستوری کلی صادر کردند که سایر روایت‌ها و آیه‌ها را تقیید کل می‌زند و آن این است که:

لا طاعة لمخلوق في معصية الله.^{۷۲}

متأسفانه با همه تأکیدهایی که پیامبر **۶** کردند، اهل سنت با استناد به آیه [اطيعوا الله ...] اطاعت از تمام حاکمان پس از پیامبر **۶** (چه بر و چه فاجر) را بر مسلمانان روا می‌دانند و خروج بر آنان را عدم اطاعت از رسول **۶** قلمداد می‌کنند، اما همان طور که بیان شد، حدیث معروف «لا طاعة لمخلوق في معصية الله» اطاعت از امرا را مشروط به عدم معصیت از آنها می‌داند.

غیر از آیه (اطيعوا الله ...) روایت دیگری از اباذر نقل شده است که اهل سنت به آن استناد کرده‌اند و مکرر از طرق مختلف نقل گردیده است. بر طبق این روایت، هنگامی که اباذر در کنار دیگر صحابه مشغول کار بود خستگی بر او غلبه کرد و برای استراحت و تجدید قوا به داخل مسجدالنبی رفت. در این هنگام پیامبر **۶** به کنارش آمد و او را از آینده خیر داد. از روزی که اجازه اقامت در مدینه را به او نمی‌دهند و از آن اخراج می‌شود و در نهایت به ربه تبعید می‌شود و در آن‌جا مجبور است از یک بنده حبشی مجدع اطاعت کند و پشت او قرار گیرد.^{۷۳}

اهل سنت با استناد به این حدیث و تأکید پیامبر **۶** بر صبر و دست نبردن به شمشیر، تبیین کردند که در شرایط مشابه، ما مجاز به اعتراض و خروج علیه حاکم نیستیم؛ زیرا رسول خدا **۶** در روز عرفه خطبه خواند که اگر امر کرد بر شما عبد حبشی مجدع، بشنوید و اطاعت کنید تا زمانی که کتاب خدا را بر شما پیاده می‌کند.^{۷۴}

نتیجه گرفتن این اصول از روایت اباذر از سوی گروهی از اهل سنت در حالی است که آنها زندگی سیاسی اباذر را نادیده می‌گیرند. در حالی که اگر به سیره اباذر نگاه شود ظلم ستیزی و تبعید او را به ربه در نظر نمی‌گیرند. در حالی که اگر به سیره اباذر نگاه شود ظلم ستیزی و مبارزه او با حاکمان زمانش، نشان می‌دهد که نقل این روایت از طرف او دلیلی بر اطاعت محض از حاکم نیست، بلکه دلیل بر اتفاقی است که پیامبر **۶** آن را پیش‌گویی

کرده و اباذر را به پایداری بر حق نوید داده است. البته احمد روایت این حدیث را از طرف پیامبر **۶** مربوط به روز حجة الوداع و غدیرخم هم می‌داند که پیامبر **۶** در آن روز به تمام بزرگان قبایل و قریشیانی که برای خود حقی قائل بودند، این امر را گوشزد کرد که دین و سنت خدا را از هر کسی باید شنید و مهم نیست که آن فرد از چه طبقه و نژادی باشد.^{۷۰}

نتیجه

به نظر می‌رسد بحران‌های سیاسی، مناقشه‌های فکری و کلامی قرون اولیه، جهت خاص دادن به نقل احادیث پیامبر **۶** و حمایت کانون‌های قدرت از جاعلان حدیث و عالمان وابسته به حاکمیت‌های سیاسی در بروز اندیشه‌های جائزانه و جبرگرایانه متفکران قرون اولیه مؤثر بودند. بدین سبب متفکران و بزرگان فقه و حدیث با ارائه نظریاتی برخاسته از ساخت و روابط قدرت، روایت‌های فراوانی برای حمایت از حاکمیت‌های جائزانه تولید کردند. احمد بن حنبل نیز در قول عمومی و مشهور با ارائه نظریه‌ای در باب حاکمیت جائز، همانند دیگر هم عصرانش در دام دفاع از استبداد حاکمان گرفتار شد ولی در بررسی آرا و دیدگاه‌های او به نکته‌ای قابل تأمل رسیدیم. در واقع او با تفکیک دو نمونه حکومت جائز و عادل، تأکید بر اطاعت از حاکمانی که بر اساس شریعت و دین عمل می‌کنند و عدم اطاعت از حاکمانی که دچار معصیت الهی می‌شوند، فضایی جدید را به وجود آورد. علاوه بر آن، او با مشروع دانستن قیام امام حسین و صدور جواز لعن بر یزید و باغیبه دانستن خروج کنندگان بر حکومت امیرالمؤمنین حضرت علی، خطی را بین اطاعت از حاکمان بر و فاجر به وجود آورد که با قول مشهور دفاع او از حاکمیت جائز فاصله دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. شهرستانی، *ملل و نحل*، تحقیق محمد گیلانی، بیروت: دارالمعرفه، ۱۹۷۵، ج ۱، ص ۶۰.
۲. همان، ص ۷۵.
۳. همان، ص ۸۰.
۴. همان، ص ۷۵.
۵. رسول جعفریان، *نقش احمد بن حنبل در تعدیل مذهب اهل سنت*، مقالات تاریخی، قم: نشر الهادی، بی‌تا، دفتر ششم، ص ۲۴۶، ۲۶۵.
۶. برای نمونه ر. ک: بخاری، *صحیح بخاری*، قاهره: مکتبه عبدالحمید، ج ۹، ص ۱۰۶؛ ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: دارالکتب الاسلامیه، ج ۴، ص ۶۳.
۷. ابن شعبه، *تحف العقول*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴ هـ.ق، ص ۲۷۴-۲۷۷.
۸. ابن ماجه، *سنن*، بیروت: دارالمعرفه، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۲.
۹. داوود فیرحی، *قدرت، دانش، مشروعیت در اسلام*، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۲۵۳.
۱۰. سیدجعفر مرتضی عاملی، *حیة امام رضا*، قم: دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۹۸ق، ص ۳۱۰.
۱۱. احمد بن حنبل، *مسند*، بیروت: دارصادر، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۹۷.
۱۲. ابی بکر احمد بن محمد ابن هارون ابن عزیز، *خلال السننه*، بیروت: دارمینه، ۱۹۷۹، ج ۱، ص ۳۰۴.
۱۳. احمد بن حنبل، *پیشین*، ج ۱، ص ۵۵.
۱۴. *خلال*، *پیشین*، ص ۳۰۱.

۱۵. همان، ص ۳۰۲.
۱۶. همان، ص ۳۰۳.
۱۷. اسپریگنز، فهم نظریه‌های سیاسی، ص ۱۳۰ - ۱۳۱.
۱۸. عبدالحسین علی احمد، موقف الخلفاء العباسيين من ائمة اهل السنة الاربعة، قطر: دارقطری ابن الفجاعة، ۱۹۸۵، ص ۳۲۸.
۱۹. اسماعیل بن محمد عجلونی، كشف الخفاء و مزيل الالباس، بی‌جا: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۸۷.
۲۰. احمد بن حنبل، پیشین، ص ۵۶.
۲۱. ابی یعلی محمد بن حسین ابن فرأء، احكام سلطانية، تصحيح محمدحسن، جزیره، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق، ص ۲۳.
۲۲. ابن خلدون، العبر، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۰۵.
۲۳. احمد بن حنبل، فضائل، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا، ص ۵۱؛ احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، انساب الاشراف، تصحيح محمدباقر محمودی، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۴ ق، ص ۳۱۲.
۲۴. همان، ص ۱۵۰.
۲۵. اسد حیدر، امام صادق و المذاهب الاربعة، بیروت: دارالکتب العربیة، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۵۲.
۲۶. الحافظ اسماعیل ابن کثیر، البداية و النهاية، تحقیق علی شیری، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸، ج ۶، ص ۲۴۷.
۲۷. خلأل، پیشین، ص ۴۳۳.
۲۸. همان، ص ۴۳۴.
۲۹. اسد حیدر، پیشین، ص ۴۴۱.
۳۰. حسن بن علی سقاف، فتح المعین به تقد کتاب الاربعة، مطبعة اول، عمان: بی‌نا، ۱۴۱۰، ص ۷.

۳۱. رسول جعفریان، پیشین، ص ۲۵۸، ۲۵۹.
۳۲. مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، شرح نوی، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۳۶، ۲۳۷.
۳۳. هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۶؛ احمد بن حنبل، مسند، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۶.
۳۴. هیثمی، همان، ص ۲۲۵، احمد بن حنبل، همان.
۳۵. برای آگاهی بیشتر ر. ک: احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، پیشین، ذیل فضائل امام حسین .
۳۶. همان، حدیث ۱۳۶۲؛ ابن عساکر، ترجمه الامام حسین، ص ۳۷ به نقل از احمد بن حنبل.
۳۷. علی بن عیسی اربلی، کشف العمّة فی معرفة، پیشین، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق، ج ۱، ص ۴۷.
۳۸. احمد بن حنبل، فضائل، پیشین، ج ۱۳۰۸، به نقل از احمد بن حنبل، فضائل، پیشین، ج ۱۳۰۸.
۳۹. احمد بن حنبل، مسند، پیشین، ج ۶، ص ۲۵۷، حدثنا إبراهيم بن عبد الله، نا حجاج، نا حماد، عن أبان، عن شهر بن حوشب، عن أم سلمة قالت: كان جبريل عند النبي ﷺ فقال: «إن أمتك ستقتله، وإن شئت أريتك من ترابه الأرض التي يقتل بها، فأراه إياه فإذا الأرض يقال لها كربلاء؛ حدثنا إبراهيم بن عبد الله، نا حجاج، نا عبد الحميد بن بهرام الفزاري، نا شهر بن حوشب قال: سمعت أم سلمة تقول حين جاء نعي الحسين بن علي: لعنت أهل العراق وقالت: قتلوه قتلهم الله غروره وذلوه لعنهم الله، وجاءته فاطمة رضي الله عنها، ومعها ابنها جاءت بهما تحملهما، حتى وضعتهما بين يديه، فقال لها: «أين ابن عمك؟» قالت: هو في البيت قال: «أذهبى فادعيه وائتيني بابني» قال: فجاءت تقود ابنيها كل واحد منهما في يد وعلى يمشى في أثرها حتى دخلوا على رسول الله ﷺ فأجلسهما في حجره، وجلس على يمينه، وجلست فاطمة على يساره قالت أم سلمة: فأخذ من تحتي كساء كان بساطا لنا على المنامة في المدينة،

فلفه رسول الله ﷺ فأخذه بشماله بطرفى الكساء وألوى بيده اليمنى إلى ربه عز وجل قال: «اللهم أهل بيتى أذهب عنهم الرجس، وطهرهم تطهيرا» ثلاث مرار، كل ذلك يقول: «اللهم أهلى أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا» قالت: فقلت: يا رسول الله، أأنت من أهلك؟ فقال: «بلى فادخلى فى الكساء» قالت: فدخلت فى الكساء بعدما قضى دعاءه لابن عمه وابنيه وابنته فاطمه(س).

۴۰. ابن عساکر، پیشین، ص ۴۷.

۴۱. ابن عقیل خضرمی، النصایح الکافیة، تصحیح عزیز الله عطاردی، چاپ اول، بی جا، عطارد، ۱۳۷۳، ص ۳۴.

۴۲. خلّال، پیشین، ص ۵۱۵.

۴۳. ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۴۴.

۴۴. خلّال، پیشین، ص ۱۰۵.

۴۵. احمد بن حنبل، فضائل، پیشین، ص ۵۰.

۴۶. ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۷.

۴۷. همان، ج ۷، ص ۳۵۳.

۴۸. همان، ص ۳۳۶.

۴۹. احمد بن حنبل، مسند، پیشین، ص ۵۰.

۵۰. خلّال، پیشین.

۵۱. همان، ص ۹۷.

۵۲. ابن ابی عاصم، السنه، پیشین، حدیث ۱۰۲۸، ص ۴۸۵.

۵۳. همان، حدیث ۱۰۵۰، ص ۴۹۱.

۵۴. همان، ص ۴۹۴.

۵۵. همان.

۵۶. همان، ص ۴۹۶.

۵۷. خلّال، پیشین، ص ۷۶.
۵۸. ابن ابی یعلی، طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۱۳۰.
۵۹. خلّال، پیشین، ص ۷۵.
۶۰. همان، ص ۷۶.
۶۱. احمد بن حنبل، مسند، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۶.
۶۲. همان.
۶۳. خلّال، پیشین، ص ۹۸؛ احمد بن حنبل، مسند، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۴.
۶۴. احمد بن حنبل، همان، ص ۱۰۳.
۶۵. خلّال، پیشین، ص ۸۴.
۶۶. همان، ص ۸۸، ۹۳، ۹۴.
۶۷. بخاری، پیشین، ج ۸، ص ۸۷.
۶۸. نسا(۴) آیه ۵۹.
۶۹. بخاری، پیشین.
۷۰. خلّال، پیشین، ص ۱۰۵.
۷۱. احمد بن حنبل، پیشین، ص ۳۹۹.
۷۲. همان، ص ۳۹۹، ۴۰۹.
۷۳. ابوذر می‌گوید: وقتی به ربه تبعید شدم و این سیاه را دیدم یا حرف پیامبر **۶** افتادم، همان، ج ۵، ص ۱۴۴.
۷۴. خلّال، پیشین، ص ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳.
۷۵. حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أُمِّهِ قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ **۶** يَخْطُبُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ وَأَسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَإِنْ أَمَرَ عَلَيْكُمْ عَبْدًا حَبَشِيًّا مُجَدَّعًا مَا أَقَامَ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ. احمد بن حنبل، پیشین، ج ۵، ص ۳۸۱.